

ادوات و اغراض استفهام

در زبان فارسی

غرض اصلی از پرسش دانستن چیزی است که قبلاً معلوم نبوده، یا به عبارت منطقی از نظر تصور یا تصدیق برای متکلم مجهول بوده است. در زبان فارسی ساختمان و فورم ظاهری جمله استفهامی چندان تفاوتی با جمله غیر استفهامی ندارد منتها برای ساختن جمله استفهامی از ادواتی استفاده می کنند که برای استفهام و پرسش وضع شده اند. ادوات استفهام زبان فارسی عبارتند از :

آیا

آیا : مترادف « أ » و « هل » عربی است و برای طلب تصور یا تصدیق به کار می رود مانند :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
(حافظ)

بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ما بگشایند
(حافظ)

گاهی این ادوات از جمله استفهامی حذف می شوند درین حالت

تنها آهنگک بیان مطلب است که مبین پرسش می باشد مانند :

نه برباد رفتی سحر گاه و شام سریر سلیمان علیه السلام؟
 به آخر ندیدی که برباد رفت؟ خنک آنکه با دانش و داد رفت

(سعدی)

برای چه

برای چه : مترادف « بم » و « لم » عربی است و با آن از علت و سبب حادثه و کار پرسیده می شود مانند : برای چه به تهران می روی ؟

« خدا پدرت را بیمارزد ، پس ما برای چه اینجا آمده ایم ؟ »

(طلب آمرزش - بنقل از دریای گوهر ، ص : ۴۲۸)

برای چی

برای چی = برای چه (عامیانه)، و با آن از علت و سبب حادثه و کار پرسیده می شود مانند :

« ... این عقل را برای چی تو کله آدم گذاشته اند ... »

(چرند و پرند ، ص : ۱۲۶)

چرا

چرا : مترادف « بم » و « لم » عربی است و با آن از علت و سبب حادثه و کار پرسیده می شود مانند :

عمر چون باد بهاری دامن افشان می رود

در میان خار و خس چون گل نخندیدن چرا؟

(صائب)

تا کسی دریا تواند گشتن از ترك هوا

چون حباب پوچ در بند نفس باشد چرا؟

(صائب)

چرا خون نگریم چرا خوش نخندم؟

که دریا فرو رفت و گوهر بر آمد

چطور

چطور: مترادف «کیف» عربی است و با آن از چگونگی و

چسانی پرسیده می شود مانند:

«می گفتند دین رفت معطل شدم که چطور دین رفت؟»

(چرند و پرند، ص: ۱۶)

چقدر

چقدر: مترادف «کم» عربی است و با آن از مقدار و اندازه

نامعلوم چیزی پرسیده می شود مانند:

«اما خودت می دانی که بخود آدم چقدر تلخ می گذرد؟»

(چرند و پرند، ص: ۱۱۸)

چگونه

چگونه: مترادف «کیف» عربی است و با آن از کیفیت و نوع

و وضع چیزی پرسیده می شود مانند:

نور موسی چگونه بیند کور؟ نطق عیسی چگونه داند مور؟

«دمنه پرسید چگونه بود آن حکایت؟»

(کلیله و دمنه)

چند

چند : مترادف « کم » و « کیف » « ومتى » عربی است و با آن
از مقدار و زمان و چگونگی سؤال می‌شود مانند :

۱- به معنی چقدر :

چند گویی که بداندیش و حسود عیبجویان من مسکینند ؟
(سعدی)

۲- به معنی چگونه :

بتر دستی نگردد راست چون دیوار مایل شد
عمارت چند خواهی کرد این فرسوده قالب را ؟
(صائب)

۳- به معنی تا کی :

ای دل باز شکل من ، جانب دست عشق او
با پر عشق او بپر : چند بپر خود پری ؟
(مولوی)

اگر دراولش « تا » بیاید مطلقا زمان را به کار می‌رود مانند :

پیغام به تیغ تیز تا چند ؟ بایی سپران ستیز تا چند ؟
تا چند در سفینه توان بود تخته بنسد

چون موج يك سراسر عمانم آرزوست

(صائب)

چون

چون : مترادف « کیف » عربی است و با آن از چگونگی و
چسانی و چطوری سؤال می‌شود مانند :

صبر است مرا چاره هجران تو لیکن

چون صبر توان کرد؟ که مقدور نمانده است

(حافظ)

طفل می گرید چو راه خانه را گم می کند

چون نگریم من که صاحبخانه را گم کرده ام؟

(صائب)

چون باشد آن درخت که بر گش تو داده ای؟

چون باشد آن غریب که همسایه هماست؟

(مولوی)

چه

چه : که مترادف « ما » ی عربی است و با آن از حقیقت يك مفهوم

پوشیده پرسیده می شود مانند :

۱- به معنی چه چیز :

گفت هی مستی چه خوردستی؟ بگو

گفت ازین خوردم که هست اندر سبب

(مثنوی)

گاهی پیش از اسم می آید و به صورت وصف استفهام به کار

می رود مانند :

نه شکوفه یی نه برگی نه ثمر نه سایه دارم

متحیرم که دهقان بچه کار کشت ما را؟

(ذوقی - نقل از دستور آقای دکتر خیامپور)

در جمع « چه » ، « چه ها » به کار می برند مانند :

سحر بلبل حکایت باصبنا کرد که دیدی عشق گل با ما چه ها کرد
(حافظ)

۲- گاهی با آن از سبب و علت می پرسند به معنی « چرا » مانند:
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا
نی چنان سرو نماید به مثل سرو چو نی
۳- به معنی چه کار:

چه کند بنده که گردن نهد فرمانرا ؟
چه کند گوی که عاجز نشود چو گانرا ؟
(سعدی)

۴- به معنی « چقدر » هم می آید :
بحر کرم چه کم شود گر بخورند جرعه ای ؟
فضل خدا چه کم شود گر برسد بکافری ؟
(مولوی)

چه وقت

چه وقت : مترادف « متی » عربی است و با آن از زمان پرسیده
می شود مانند : « چه وقت به تهران می روی ؟ »

چی

چی = چه (عامیانه): با آن از حقیقت اشیاء پرسیده می شود مانند :
« برادر بزرگ گفت : « که چی بشه ؟ »
(واهمه ها ، ص : ۲۲)

« گوش کن بین چی میگم ، تو این خونه حتماً بلائی سر من
یکی میآد »

(واهمه ها ، ص : ۳۰)

« دائی کوچکم گفت : « راستشو بگو ، دنبال چی می گردی؟ »

(واهمه ها ، ص : ۱۰۶)

« ... سلام مادر ، شام چی ؟ »

(پنج داستان ، ص : ۶۴)

چیست

جمله‌استفهامی چه است ، چه هست ^۱ ، مترادف « ما » ی عربی

است و در مورد سؤال از غیر ذوی العقول به کار می‌رود مانند :

دانی که چیست دولت ؟ دیدار یار دیدن

در کوی او گدائی برخسروی گزیدن

(حافظ)

به پیر میکده گفتم که کیست راه نجات ؟

بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

(حافظ)

چیسه

چیسه = چیست (عامیانه) ، در مورد سؤال از غیر ذوی العقول

به کار می‌رود مانند :

« اینها برای چیه ؟ » (چرند و پرند ، ص : ۱۲۶)

کجا

کجا : مترادف «انی» و «این» عربی است و با آن از مکان و جای
پرسیده می شود مانند :

کجا جویم ترا ای ماه تابان به طارم یا به گلشن یا به ایوان؟
(فخرالدین گرجانی)

و به معنی «کی» و «چگونه» و «چه وقت» هم به کار می رود مانند:
چو برپیشه ای باشدش دسترس کجا دست حاجت برد پیش کس
(سعدی)

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
(حافظ)

کدام

کدام : مترادف «ای» عربی است و به معانی زیر به کار
می رود مانند :

۱- تردید را می رساند ، به معنی چه ، چه چیز ، کدام چیز .
به کدام مذهبست این به کدام ملتست این؟

که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرایی؟
(عراقی)

۲- به معنی که ، کدام کس مانند :

مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی
در عرصه خیال که آمد کدام رفت ؟
(حافظ)

میخاره و سرگشته و رندیم و نظرباز
وانکس که چو ما نیست درین شهر کدامست؟
(حافظ)

کدامی

کدامی: مترادف «ای» عربی است و به معنی «کدامین»^۱
در مورد تردید به کار می‌رود. صفت تعیین عددی یعنی چندمی و این
صفت را در صورتی که چند چیز و یا چند کس موجود باشد و مقصود
غیر معلوم بود بطور استفهام بکار برند.^۲

کدام یک

هرگاه چند چیز یا چند شخص بود که مقصود معلوم نباشد،
این کلمه را به کار می‌برند:^۳ «کدام یک از این کتابها مفیدتر است؟»
«کدام یک از این کسان مقصر است؟»

کدامین

کدامین: مترادف «ای» عربی است و در مورد تردید به کار
می‌رود مانند:
آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یارب این تاثیر دولت از کدامین کواکب است
(حافظ)

۱- فرهنگ معین ۲- لغت نامه

۳- فرهنگ معین

کو

کو : مترادف « این » و « من » عربی است و برای پرسش از جای چیز و کس به کار می‌رود مانند :

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتا که کو سیر وعدس
(مولوی)

موسی که درین خشک بیابان به عصایی

صد چشمه روان کرد ازین خاره ما کو؟

(مولوی)

« کو » مانند « کجا » در مکان استعمال می‌شود ولی فرق میان

« کو » و « کجا » ازین قرار است :

الف - معمولا « کو » به جای جمله فعلیه به کار می‌رود مانند :
کتاب کو؟ حسن کو؟ اما « کجا » غالباً با فعل آید : کتاب کجاست؟
حسن کجا بود؟ ولی گاهی جایز است که فعل « کجا » حذف شود :
ما کجا تو کجا که از شرمت دختر رز نشسته برقع پوش
(هانف)

ب - « کو » برای سوم شخص (مفرد و جمع) استعمال می‌شود:
او کو؟ علی و حسن و جعفر کو؟ « کجا » برای هر سه شخص (مفرد
و جمع) بکار می‌رود : من کجا (یم) ، تو کجا (ینی) ، او کجا (ست).

که

که : مترادف « من » عربی است و با آن از ذوی العقول پرسیده
می‌شود مانند :

که گفت برو دست رستم ببند؟ نبندد مرا دست چرخ بلند
(فردوسی)

جمع آن «کیان» آید:

از کیان است چرخ سرپنجه که به شاه کیان درآویزد
(خاقانی . بنقل از فرهنگ معین)

کی Kay - key

کی : مترادف « متی » ی عربی است به معنی چه وقت ، و با آن
از وقت و زمان چیز پرسیده می شود مانند :
کی رفته ای ز دل که تمنا کنم ترا

پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا
(فروغی بسطامی)

و به معنی کیفیت و چگونگی و چطوری بکار می رود مانند :
تو خود کی مرد آن باشی که دل را بی هوا خواهی؟

تو خود کی درد آن داری که تن را بی هوان بینی؟
(کشف الاسرار ۲ : ۵۳۱ بنقل از فرهنگ معین)

گاهی به اول « کی » « تا » می آید و ادات استفهام مرکب
تشکیل می دهد مانند :

تا کی خبرهای شما را جویم از باد صبا؟

تا کی خیال ماهتان جویم در آب چاه من؟
(مولوی)

کی Ki

کی = که : و با آن از ذوی العقول پرسیده می شود مانند :

« دختر به این زشتی را کی می گیرد ؟ »

(زنده بگور ، ص : ۷۴ - بنقل از فرهنگ معین)

« ... گفتیم معیر الممالک کی باشد ؟ »

(پنج داستان ، ص : ۱۲)

باکی حریف بوده ای ؟ بوسه زکی ربوده ای ؟

مست و خراب می روی خانه بخانه کوبکسو

(مولوی)

کیست

کیست = که است ، چه کسی است ؟ مترادف « من » « من ذا » ی

عربی است و همانند « که » با آن ازدوی العقول پرسیده می شود مانند :

سیاه مستی چشم از شرابخانه کیست

عقیق چهره و لعل لب از خزانه کیست ؟

(صائب)

کیف Kayfa

(Kayfa) در تداول (Kayf)

کیف (عربی) است به معنی چگونه ؟ ازادات استفهام و با آن

از چگونگی چیز پرسیده می شود مانند :

« فکیف در نظر اعیان حضرت خداوندی - عز نصره - که مجمع

اهل دلست و مرکز علمای متبحر اگر در سیاق سخن دلیری کنم

شوخی کرده باشم ... »

(گلستان ، ص : ۱۱)

کیه

کیه = کیست ، که است ؟ (عامیانه) ، با آن از ذوی العقول
پرسیده می شود مانند :

« برادر بزرگ گفت : مال خانم بالائیہ ... »

« برادر کوچک گفت : « خانم بالائی کیه ؟ »

(واهمه ها ، ص : ۳۴)

« ... و منم سرم تولاک خودم بود که در زدند . گفتم : « کیه ؟ »

(واهمه ها ، ص : ۷۶)

مگر

مگر : مترادف « أ » و « هل » عربی است و به معنی « آینا »

به کار می رود :

گاهی در مقام انکار^۱ و نفی از آن استفاده می شود مانند :

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی ؟

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

(سعدی)

و گاهی در مقام اثبات و تصدیق به کار می رود مانند :

گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو ؟

مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو ؟

(حافظ)

تو خود از کدام شهری که ز دوستان نپرسی

مگر اندر آن ولایت که تویی وفا نباشد ؟

(سعدی)

و گاهی در تردید استعمال می شود مانند :
از چه ای کل با کلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی ؟
(مولوی)

هیچ

هیچ : مترادف « ا » و « هل » عربی است و در انکار به کار می رود مانند :

ایکه هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می آید ؟
(سعدی)

گاهی در مورد تمسخر و ریشخند از آن استفاده می کنند مانند :
گفت هیچ از نحو دانی؟ گفت لا گفت نیم عمر تو شد در فنا
(مولوی)

هیچ دانی آشنا کردن؟ بگو گفت نی ای خوش جواب خوبرو
(مولوی)

یعنی چه

وقتی با موضوع و حادثه ای نامعلوم و عملی تقریباً پیچیده و عجیب روبرو شوند این عبارت را به کار می برند مانند :

« گفت این دو تا بهم عاشقند و برای یکدیگر جان می دهند .
گفتم ترا بخدا مانعشان چیست؟ هرمانعی دارند تو باید همین امروز از میان برداری و عروسی راه بیندازی . گفت افسوس که کار عشق اینها به این آسانی نیست ، يك عاشق سومی هم در کار است . گفتم یعنی چه؟
گفت مراد و رستم دو پسرعمو هستند که هر دو لیلا را می خواهند

لیلا هم هردو را دوست دارد و نمی‌تواند یکی را بدیگری ترجیح دهد ...»

(دریای گوهر، ج: ۱، ص: ۵)

گاهی واقعاً برای سؤال از آن استفاده می‌کنند مانند:
«از آخوند پرسیدم دین چه چیز است؟ گفت اسلام. گفتم

اسلام یعنی چه؟»

(چرند و پرند، ص: ۱۶)

برخی از نشانه‌های نادر استفهام در فارسی

علاوه بر ادوات استفهام که در بالا به تفصیل بیان کردیم در متون مترجم قدیم (ترجمه‌های قرآن کریم) به نشانه‌های نادری برمی‌خوریم که بعداً فراموش شده‌اند و درجایی به کار نرفته‌اند نظیر: آذا، آری، ای، او، و، یا، باش، درنگر، بشنو - و چون درمآخذ و موارد استعمال این نشانه‌ها دو مقاله بوسیله آقای دکتر جلال متینی در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (شماره ۱ سال ۱۳۴۸ ص ۱۱۲ و شماره ۱ سال ۱۳۵۱، ص ۱۸۴) نوشته شده برای پرهیز از اطالة کلام از بحث در موارد این نشانه‌ها خودداری می‌کنیم.

اغراض استفهام

هر چند منظور و غرض اصلی از پرسش، پی بردن و درک يك چیز مجهول یا يك مفهوم نامعلوم است ولی گاهی اغراض و علل

دیگری گوینده را وادار می کنند که جمله خود را به صورت و فورم استفهامی بیان دارد و البته در چنین موارد از سیاق کلام می شود به مقصود واقعی گوینده پی برد .

مهمترین اغراض و عللی که سبب می شوند گوینده جمله خود را به صورت استفهامی ادا کند عبارتند از :

آرزو

گاهی انسان آرزومی کند که امری بر آورده شود منتها به جای آنکه نیت خود را بطور مستقیم بیان دارد به صورت سؤالی مطرح می کند مانند :

« فهل لنا من شفاء » (هست ما را باز خواهند گان ؟)

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

(حافظ)

بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار قرو بسته ما بگشایند

(حافظ)

استبعاد

گاهی گوینده ظاهراً سؤال می کند ولی غرضش آنست که معلوم دارد قضیه مورد سؤال خیلی بعید است مانند :

« انی لهم الذکری و قد جائهم رسول مبین » (ایشان را آنکه

از کجای پند پذیرفتن است و چه جای عتاب نیوشیدن است و به ایشان آمد فرستاده ای آشکارا ؟) .

توبه شکست او بسی، توبه و این چنین کسی؟!

پرده دری و دلبری خوی ویست خوی او

(مولوی)

من و انکار شراب این چه حکایت باشد؟!

غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

(حافظ)

استهزاء و ریشخند

گاهی می‌خواهند کسی یا چیزی را به باد استهزاء و ریشخند بگیرند منتها عبارت خود را به شیوه استهزاهای بیان می‌کنند و بنا بر این ظاهر چنین عبارتی استفهام است ولی معنأ هدف ریشخند و استهزاء می‌باشد مانند :

« اصلوتك تأمرک ان نترك ما یعبد آباؤنا او نفعل فی اموالنا

ماتشاء^۱ »

(این نمازهای فراوان تو می‌فرماید ترا که ما را فرمایی تادست

بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند یا در مالهای خود آن کنیم

که ما می‌خواهیم ؟)

نبود چنین مه در جهان ای دل همینجا لنگ شو

از جنگ می‌ترسانیم؟ گر جنگ شد گو جنگ شو

(مولوی)

هر سر موی مرا با تو هزاران کارست

ما کجائیم و ملامتگر بیکار کجاست؟

(حافظ)

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم؟

باده از خون رزانتست نه از خون شماست

(حافظ)

امر

گاهی گوینده جمله را به صورت استفهامی بیان می‌دارد اما مقصود واقعی‌اش آنست که به شنونده امر کند و انجام کاری را از او بخواهد مانند :

« فهل انتم منتهون^۱ » (آیا باز می‌ایستید؟) یعنی باز ایستید.

چرا ای پیرمجلس ، چنگک پرفن نگوویی ناله‌نی را جوابی؟

(مولوی)

انکار

بعضاً گوینده منکر مفهوم سخن است منتها جمله را به صورت سؤالی مطرح می‌کند ، مانند :

« افی الله شك^۱ » (آیا درباره خدا شك هست؟) که منظور

گوینده انکار قضیه است یعنی درباره خدا تردید وجود ندارد .

به کام آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل

چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم؟

(حافظ)

خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟

ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست؟

(حافظ)

به جای فحش و ناسزا

گاهی می‌خواهند کسی را به باد فحش و ناسزا بگیرند اما برای آنکه از الفاظ بد و رکیک استفاده نکنند نیت خود را به طریق استفهام بیان می‌دارند مانند:

برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است؟

مرا فتاده دل از ره ترا چه افتادست؟

(حافظ)

برای اینکه خطاکار متوجه خطا بشود و رویش باز نشود

گاهی کاری ناشایست اتفاق می‌افتد و سؤال کننده می‌داند که آن عمل از چه کسی سر زده ولی برای اینکه هم خطاکار تنبیه شود و هم رویش باز نشود جمله را به صورت استفهامی ادا می‌کند. مثلاً بچه درخانه خطایی می‌کند و ظرفی یا شیشه‌ای را می‌شکند مادرش برای اینکه هم بچه را متوجه گنااهش بکند و هم رویش را باز نکند می‌پرسد: «کی این شیشه را شکسته؟»

برای تعارف

گاهی گوینده مخاطب را به کاری دعوت می‌کند که خودش دردل آرزو دارد مخاطب آن کار را انجام ندهد بنا براین نیت خود را باجمله استفهامی بیان می‌کند چون می‌داند که اگر جمله را مثبت و به صورت جدی بگوید ممکن است مخاطب انجام کار را نپذیرد مثلاً گوینده فکر می‌کند که اگر دوستی را به ناهار دعوت کند و دعوت خود را به این ترتیب مطرح کند که «بفرمایید ناهار را در خدمت تان باشیم»

دوستش پیشنهاد او را خواهد پذیرفت و چون نمی‌خواهد که پیشنهاد او پذیرفته شود پس جمله خود را به این صورت مطرح می‌کند « می‌فرماید ناهار را در خدمت تان باشیم ؟ »

برای رعایت ادب

گاهی گوینده مخاطب را آن قدر محترم می‌داند که نمی‌خواهد درخواست خود را مستقیماً بیان دارد تا مبادا ظاهر سخن رنگ آمرا نه نداشته باشد بنا بر این نیت خود را با جمله استفهامی می‌گوید و بدین ترتیب در واقع ادب را رعایت می‌کند مثلاً به جای اینکه بگوید « بفرماید چای بخورید » می‌گوید : « می‌فرماید چایی بخوریم ؟ »

تأکید

در این نوع استفهام گوینده برای اینکه رنگ تأکید به سخن خود بدهد جمله را به صورت استفهامی بیان می‌دارد پس در واقع منظورش سؤال نیست مانند :

طفل می‌گرید چو راه خانه را گم می‌کند

چون نگریم من؟ که صاحبخانه را گم کرده‌ام

(صائب)

یعنی باید بگریم .

از ملکان چون نستانی خراج؟

هست سر تیغ تو بالای تاج

(نظامی)

یعنی باید بستانی .

و یا تأکید منفی منظور نظر گوینده است :

هنوز از کاف کفرت خود خبر نیست

حقایقهای ایمان را چه دانی؟

(مولوی)

یعنی حتماً نمی دانی .

تبرئه

سؤال کننده می خواهد براءت خود را معلوم دارد و بگوید در کاری که

می کند قصوری اختیاری ندارد مانند :

« اگر چه درد سر می دهم اما چه می توان کرد؟ نشخوار آدمیزاد

حرف است آدم که حرف نزند دلش می پوسد »

(چرند و پرند ، ص : ۱۱)

چه جای من؟ که بلغزد سپهر شعبده باز

ازین حییل که در انبانۀ بهانۀ تست

(حافظ)

حافظ چه شد ار عاشق و رند دست و نظر باز؟

بس طور عجب لازم ایام شبابست

(حافظ)

تجاهل عارف

سؤال کننده واقعیت قضیه را می داند ولی اظهار بی اطلاعی

می کند و برای تنبیه طرف، جمله را به صورت استفهامی بیان می دارد

مانند :

چنین گفت بهمن که این رستم است؟ و یا آفتاب سپیده دم است؟

که این تخت و گاهست یا چرخ و ماه؟ ستاره به پیش اندرش یا سپاه؟

(فردوسی)

ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ صبح؟

توئی برابر من یا خیال در نظرم؟

(سعدی - بنقل از هنجار گفتار ، ص : ۱۴)

تحدیر

در این نوع استفهام گوینده می‌خواهد مخاطب را از چیزی

برحذر بدارد مانند :

حسد چه می‌بری ای سست نظم برحافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

تحسر

گاهی سؤال کننده تحسر خود را به طریق استفهام آشکار

می‌سازد مانند :

ما للمنازل اصبحت لا اهلها اهلی و لا جیرانها جیرانی

(شمس‌الدین کوفی)

(چه شده بر منازل که نه اهل آنها اهل من هستند و نه همسایگان

آنها همسایگان من هستند؟)

بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال

خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا؟

(حافظ)

تحقیق

گاهی سؤال کننده می‌خواهد چیزی یا کسی را تحقیق بکند مانند:

« واذا رأوك ان يتخذونك الا هزوا اهذالذی بعث الله رسولا^۱ »
 (وآننگه که ترا بینند ترا جز بافسوس نمی گیرند [می گویند] اینست
 آن کسی که الله به پیغامبری فرستاد ؟) .

تجیر و حیرت

گاهی سؤال کننده به طریق استفهام حیرت خود را می‌رساند
 مانند :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
 چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما ؟
 (حافظ)

چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب ؟
 که رفت عمر و هنوزم دماغ پر زهواست
 (حافظ)

توسانیدن

گاهی هدف سؤال کننده آنست که مخاطب را از چیزی
 بترساند مانند :

« الحاقة ما الحاقة وما ادراك ما الحاقة^۲ » (آن روز و آن کار بودنی .
 و چه چیز ترا دانا کرد و چه دانی که آن روز چه روز است و آن کار
 چه کار ؟)

« کار را به جایی رسانیده ای که با بزرگان درمی‌افتی ؟ »

ترغیب و تشویق

بعضاً شنونده را بایان جمله استفهامی به کاری تشویق و ترغیب می‌کنند مانند :

« هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم » (راهنمونی کنم شما را به تجارتي كه باز رهاوند شما را از عذابي درد نماي ؟) .
دلا دلاوت خيبرت كنم به راه نجات ؟

مكن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
(حافظ)

دادست ز كان تو لعل تو نشانيها آن گوهر جاني را آخر نمايي تو؟
(مولوی)

تسلي دادن

گاهی غرض از سؤال تسلي دادن به شنونده است يا به عبارت ديگر سؤال کننده مي‌خواهد به طريق سؤال مخاطب را تسلي بخشد مانند :

اي يار قلندر دل دلتنگ چرائي تو ؟
از جغد چه انديشي ؟ چون جان همائي تو
(مولوی)

تسويه و برابري

گاهی مقصود سؤال کننده آنست كه برابري دو يا چند چيز را برساند مانند :

« سواء عليهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ^۱ » (یکسانست
بریشان ، ایشانرا بیم نمایی و آگاه کنی و یا بیم نمایی و آگاه نکنی
نخواهند گروید) .

بیار باده که در بارگاه استغنا

چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست؟
(حافظ)

تشبیه

گاهی منظور سؤال کننده آنست که چیزی را به چیزی تشبیه
کند و یا شباهت دو چیز را برساند مانند :
درخم زلف تو آن خال سیه دانی چیست؟
نقطه دوده که در حلقه جیم افتادست
زلف مسکین تو در گلشن فردوس عذار
چیست؟ طاووس که در باغ نعیم افتادست
(حافظ)

تعجب

سؤال کننده در برابر عملی شگفت زده و متعجب می شود و
تعجب خود را به صورت استفهام بیان می دارد مانند :
« ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق ^۲ » (چیست
این فرستاده را که خورش می خورد و در بازارها می رود ؟)
« مالی لاری الهدهد ^۳ » (چیست مرا که هدهد را نمی بینم ؟)

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار؟
 که توستنی چو فلک رام آشیانه تست
 (حافظ)

تعجیل

گاهی جمله استفهامی دلتنگی و شتاب سؤال کننده را می‌رساند
 مانند :

« حتی يقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصرالله ^۱ » (تا آنکه
 که رسول ایشان گفت و ایشان که گرویدگان بودند باوی ، این یاری
 که از الله وعده است هنگام آن کی ؟)
 « ده بخون چرا معطلی بچه ؟ »

(پنج داستان ، ص : ۲۸)

« که فریاد بابام آمد بالا که - کره خر کجا ماندی ؟ »

(پنج داستان ، ص : ۲۶)

تعظیم

گاهی سؤال کننده می‌خواهد بزرگی چیزی یا کسی را برای
 شنونده معلوم بدارد مانند :

« من ذالذی یشفع عنده الا باذنه ^۲ » (کیست آنکه شفاعت کند
 به نزدیک وی مگر به دستور وی ؟)
 خشک لبند عالمی از لمع سراب تو

لطف سراب این بود تاچه بود زلال تو؟

ای ز خیالهای تو گشته خیال ، عالمی

خیل خیال این بود تا چه بود جمال تو؟

(مولوی)

امید وصال تو مرا عمر بیفزود

خود وصل چه چیز است که امید چنین است؟

تعلیم

گاهی نیت سؤال کننده تعلیم و یاد دادن موضوعی به کسی است
منتها مسأله را به صورت استفهامی طرح می کند و به نتیجه مطلوب
می رسد مانند :

سقراط « ... آیا این مطلب درست است که نظر همه مردم
قابل اعتنا نمی باشد بلکه فقط يك عده از مردم شایسته توجه است و نظر
عده ای دیگر درخور توجه نمی باشد؟

کریتون : صحیح است .

سقراط : پس انسان باید نظر مردم را در صورتی که خوب باشد
مورد توجه قرار دهد و اگر خوب نباشد باید از آن بپرهیزد؟

کریتون : آری .

سقراط : نظر خوب ، نظر کسانی نیست که فهمیده و بصیر اند
و نظر بد نظر کسانی که عاری از فهم و بصیرت اند؟

کریتون : جز این نمی تواند باشد .^۱ «

تقریر و تثبیت

منظور واقعی گوینده اثبات چیزی است اما جمله را به صورت
استفهامی ادا می کند مانند :

« الم نشرح لك صدرك^۱ » (نه باز گشادیم دل ترا و روشن کردیم ؟)

نه برباد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام ؟
به آخر ندیدی که برباد رفت ؟ خنک آنکه بادانش و داد رفت
(سدی)

توبیخ

گاهی هر چند مطلب به صورت استفهامی بیان می شود اما منظور واقعی گوینده توبیخ و سرزنش شنونده است مانند :

« الم تكن ارض الله واسعة^۲ » (یعنی آیا زمین خدا پهناور نبود؟
[پس چرا به جای دیگر مهاجرت نکردید؟])

این بود بلندی کلاهت ؟ شمشیر کشیدن سپاهت ؟
(نظامی)

شیر سیاه عشق تو می کند استخوان من
نی تو ضمان من بدی ؟ پس چه شد این ضمان تو ؟
(مولوی)

تهدید

در این نوع سؤال ، گوینده ظاهراً سؤال می کند ولی در واقع شنونده را تهدید می کند مانند :

۱- قرآن ۱/۹۴

۲- قرآن ۹۷/۲۱ (بنقل از البرهان ۳۳۶/۲)

«الم تر کیف فعل ربك بعدا'» (نبینی و ندانی که چون کرد خداوند تو به عاد؟) .

ندیدی مگر تیغم انگیخته نهنگی و گوهر بر اور یخته؟
(نظامی - بنقل از هنجار گفتار ، ص : ۱۰۸)

جبر و عدم اختیار

گاهی منظور از سؤال آنست که معلوم شود فاعلی یا دارنده صفتی در عمل و کوشش و کسب صفتی اختیاری ندارد بنا بر این اگر هنری از او بظهور می پیوندد یا صفت خوبی دارد نباید بر آن مباحث کند مانند :

قسمت گل خنده بود ، گریه ندارد چه کند؟

سوسن و گل می شکفتد در دل هشیارم ازو
(مولوی)

خانه شادی است دلم غصه ندارم چه کنم؟

هر چه به عالم ترشی دورم و بیزارم ازو
(مولوی)

چه کند بنده که گردن نهد فرمانرا؟

چه کند گوی که عاجز نشود چو گانرا؟
(سعدی)

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار؟

در گردشند بر حسب اختیار دوست
(حافظ)

جلب توجه و دقت شنونده

گاهی منظور از سؤال آنست که توجه و دقت شنونده برای شنیدن يك حقيقت و واقعيتي جلب شود مانند :

چيست مراد سر ما ؟ ساغر مرد افكن او
 چيست مراد دل ما ؟ دولت پاينده او
 چرخ معلق چه بود ؟ كهنه ترين خيمه او
 رستم و حمزه كي بود ؟ كشته و افكنده او
 (مولوی)

حقارت

گاهی سؤال کننده می خواهد حقارت خود را برساند مانند :

من كه باشم كه بر آن خاطر عاطر گذرم ؟
 لطفها می كنی ای خاك درت تاج سرم
 (حافظ)

طعنه زدن

گاهی منظور سؤال کننده طعنه زدن به شنونده است مانند :

هین کز و راست می روی باز چه خورده ای ؟ بگو
 مست و خراب می روی خانه بخانه کو بکو
 باکی حریف بوده ای بوسه زکی ر بوده ای ؟
 زلف کرا گشوده ای ؟ حلقه بحلقه مو بمو
 (مولوی)

طلب به نرہمی و ملاطفت

گاهی منظور سؤال کننده آنست که شنونده را به نرہش و ملاطفت
فرا خواند مانند :

« الا تنزل بنا فتصیب خیراً منا ^۱ » (آیا پیش ما فرود نمی آیی
تا از خیر ما بهره مند گردی ؟)

عدم تساوی بین دو چیز

گاهی گوینده ظاهراً سؤال می کند ولی منظورش آنست که
عدم تساوی بین دو چیز را برساند مانند :

محمل شوق کجا کعبه امید کجا

شبم تشنه کجا چشمه خورشید کجا ؟
(صائب)

صلاح کار کجا و من خراب کجا ؟

بین تفاوت ره کز کجا ست تا بکجا
(حافظ)

تاریکی ما چه بود در حضرت نور تو ؟

فعل بد ما چه بود با حسن فعال تو ؟
(مولوی)

کثرت

گاهی منظور از سؤال بیان و معلوم داشتن کثرت و زیادی
چیزی است مانند :

چه روز ها به شب آورد چشم منتظرم؟

به بوی آنکه شبی با تو روز گرداند

(سعدی)

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

برخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن؟

مباهات نکردن به چیزهایی که دیگران دارند

گاهی غرض از سؤال آنست که شنونده نباید به چیزهای قابل

افتخار دیگران ، که او ندارد، افتخار کند و دلخوش باشد مانند :

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل

کار جهان هرچه شود کار تو کو بار تو کو؟

گر دوجهان بتکده شد آن بت عیار تو کو؟

(مولوی)

متوجه کردن مخاطب بر امری محال

گاهی غرض از سؤال معلوم کردن عدم امکان و محال بودن

امری است مانند :

« أفأنت تسمع الصم أو تهدي العمى » (باش تو آنی که گوش

دل کردلان شنوانی یا چشم دل نایینا دلان را راهنمایی ؟) .

کی ز جهان برون شود جزو جهان ؟ هله بگو

کی برهد ز آب نم ؟ چون بجهد یکی زدو ؟

(مولوی)

چه داند و چه شناسد نوای بلبل مست

کلاغ بهمنی و لکلك بیابانی؟

(مولوی)

تو در عقیده ترتیب کفش و دستاری

چگونه رطل گران خوار را بدست آری؟

(مولوی)

متوجه کردن مخاطب به راه و عمل خطا و باطل

منظور سؤال کننده آنست که مخاطب را متوجه راه خطا و

باطلی کند که درپیش گرفته است مانند :

« فأین تذهبون^۱ » (به کجا می شوید؟)

« أتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر^۲ » (می بدل

جوئید آنچه بدتر است از آن چیزی که بهست؟) .

متوجه کردن مخاطب بر چیزی که از نظرش مخفی مانده

گاهی سؤال کننده می خواهد شنونده را متوجه چیزی سازد

که از نظرش مخفی مانده است مانند :

روان گشتست از بسالا زلال لطف تا اینجا

که ای جان گل آلوده ازین گل خویش را واشو

نمی بینی تو این زمزم؟ فروتر می روی هر دم؟

اگر ایوبی و محرم بزیر پای جو دارو

(مولوی)

متوجه کردن مخاطب به اینکه به جای انتقاد دیگران عیوب و نقائص خود را باید برطرف کند

گاهی بعضیها جهان و مردم جهان را خطاکار می‌دانند و پیوسته از دست دیگران می‌نالند و شکایت می‌کنند درحالی که خودشان هم مثل دیگران گناهکار و ناقص اند در این حال غرض از سؤال بیدار کردن و متوجه نمودن شنونده بر این نکته است که بجای مذمت و شتم دیگران باید متوجه عیب و نقص خودش هم باشد مانند :

گیر که قحطست جهان ، نیست دگر کاسه و نان

ای شه پیدا و نهان ، کیله و انبار تو کو؟

گیر که خارست جهان ، کژدم و مارست جهان

ای طرب و شادی جان ، گلشن و گلزار تو کو؟

گیر که خود مرد سخا ، کشت بخیلی همه را

ای دل و ای دیده ما ، خلعت و ادرار تو کو؟

گیر که خورشید و قمر ، هردو فرو شد بسقر

ای مدد سمع و بصر ، شعله و انوار تو کو؟

(مولوی)

« كيف تبصر القذاة في عين اخيك ولا تبصر الجذل في عينك ؟ »

(چگونه می‌بینی خاشاک را در دیده برادر خویش و نمی‌بینی تنه درخت

را در چشم خود؟)

مدح

گاهی منظور از سؤال مدح مخاطب است بدین معنی که گوینده

هر چند عبارت خود را به صورت سؤال مطرح می کند اما نیت واقعی اش آنست که مخاطب را مدح کند منتها این نوع مدح تأکیدش بیشتر خواهد بود مانند:

الستم خیر من ركب المطایا و اندی العالمین بطون راح

(جریر)

(آیا بهترین سوارکاران و بخشنده ترین مردمان نیستید؟)

همی روم پی ظل تو شمس تبریزی

مگر منم عرفه؟ تو مگر که عیدستی؟

(مولوی)

نفی

منظور از این نوع سؤال آنست که نفی و ضد مفهوم بیان شده را برسانند

مانند :

« هل جزاء الاحسان الا الاحسان ^۱ » (یعنی آیا پاداش احسان

غیر از احسان است؟)

چه دائم من که باز آیی تو یا نه بدان گاهی که باز آید قوافل؟

(منوچهری)

نهی

در این نوع استفهام مقصود واقعی گوینده بازداشتن شنونده از

عملی است مانند :

« اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ^۲ » (می ترسید از ایشان؟

خدا سزاوارتر است که از او ترسید) .

چه می‌خسبی ای فتنه‌روزگار؟ بیبا و می لعل نوشین بیبار

(سعدی)

انلهو و ایامنا تذهب و نلعب و الموت لایلعب^۱

(آیا سرگرم هوا و هوس هستیم درحالی که روزگار می‌گذرد؟ و

مرگ هم با ما شوخی ندارد؟)

یادآوری و تذکر

گاهی منظور سؤال‌کننده یادآوری قضیه‌ای به شنونده است

مانند:

« قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه^۱ » (گفت می‌دانید

چه کرده‌اید بایوسف و برادر او؟)

و یا، « الم یجدک یتیماً فأوی^۲ » (نه ترا بی‌پدر یافت و ترا

پناه ساخت؟)

نمی‌گفتی مرا روزی که ما را یار غاری تو؟

درون باغ عشق ما درخت پایداری تو؟

(مولوی)

۱- جواهر البلاغه ص: ۱۰۰ ۲- قرآن ۸۲/۱۲

۳- قرآن ۶/۹۳

منابع مورد استفاده

- المبرهان فی علوم القرآن تألیف زرکشی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم
چاپ اول ۱۹۵۷ م .
- پنج داستان ، جلال آل احمد ، تهران ، انتشارات رواق .
- جواهر البلاغه ، احمد هاشمی ، مصر ۱۹۴۰ م .
- چرند و پرند ، علی اکبر دهخدا ، تهران ، نشر معرفت .
- دریای گوهر ، تألیف دکتر مهری حمیدی ، جلد اول چاپ پنجم تهران
۱۳۴۳ ش .
- دستور زبان فارسی ، تألیف دکتر عبدالرسول خیامپور ، چاپ ششم ،
تبریز ۱۳۲۷ ش .
- دستور زبان فارسی ، تألیف قریب ، بهار : فروزانفر ، همائی ، یاسمی ،
جلد دوم ، تهران .
- دیوان حافظ ، باهتمام ، قزوینی ، دکتر قاسم غنی ، تهران .
- فرهنگ معین ، دکتر محمد معین .
- کلیات شمس ، مولوی ، تصمیمات و حواشی بدیع الزمان ، فروزانفر ،
نشر امیر کبیر .
- کشف الاسرار و عدة الابرار ، تألیف میبیدی باهتمام حکمت ، ج ۱۰ - ۱
تهران ۱۳۴۳ ش .
- کلیات صائب تبریزی ، مقدمه امیری فیروز کوهی ، انتشارات خیام
گلستان سعدی ، تصحیح دکتر محمد جواد مشکور ، تهران ۱۳۴۲ .
- لفت نامه دهخدا ، علی اکبر دهخدا .
- مثنوی معنوی ، مولوی ، باهتمام نیکلسون ، لیدن ۱۱۳۵ م .

- مجموعه آثار افلاطون ، ج ۲-۱ ، ترجمه دکتر رضا کاویانی ، دکتر محمدحسین لطفی ، تهران ۱۳۴۹ ش .
- نقد معانی ، تألیف غلامحسین آهی ، اصفهان ۱۳۳۹ ش .
- واژه های بی نام و نشان ، غلامحسین ساعدی ، تهران ۱۳۴۶ ش .
- هنجار گفتار ، تألیف نصرالله تقوی تهران ۱۳۱۷ ش .